

گزارشی از کتاب «دولت و جامعه در گذار چین به دموکراسی»^۱

نویسنده چینی کتاب، شیائوجین گوئو، فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی از دانشگاه جورجیای آمریکا است. از نظر گوئو، برای شناخت چین باید به ایالات متحده و برای شناخت ایالات متحده باید به چین سفر نمود. وی همانطور که از عنوان کتاب پیدا است، تلاش کرده است تا فرآیند گذار از وضعیت موجود به دموکراسی را تبیین و مدل مطلوب دموکراسی برای چین را تشریح نماید. او معتقد است فرآیند گذار و ایجاد تغییرات، باید از «بالا به پایین» و از طریق «حزب» صورت پذیرد چراکه امکان طی این فرآیند از پایین به بالا، یعنی از طریق جامعه و بطور خاص جامعه مدنی به سطوح حاکمیت، چندان وجود ندارد. در این راستا، گوئو موارد ذیل را محور استدلال‌های خود قرار می‌دهد:

- اولاً، گوئو معتقد است فرهنگ کنفوسیوسی موجب می‌شود مردم در مقابل «سلسله مراتب» موجود در ساختار کشور تسلیم بوده و آن را بپذیرند.
 - ثانیاً، دوره انقلاب فرهنگی و وقایع تیان‌آن‌من، هرج‌ومرج و هزینه‌های شدیدی را بر کشور وارد نمود که نتیجتاً همه مردم بیش از پیش ثبات‌طلب و آرامش‌خواه شدند.
 - ثالثاً، هزاران سال است که فرهنگ دیوان‌سالاری شایستگان که از فرهنگ کنفوسیوسی مشتق شده، از طریق آزمون‌های سخت موجب تشکیل سازمان اداری دولت از شایستگان سخت‌کوش و باهوش گردیده است. این امر، نظام اداری کشور را کارآمد نموده و راه را برای هرگونه نارضایتی بسته است.
 - رابعاً، موفقیت‌های اقتصادی حاکمیت در ۴ دهه گذشته، فقر - مسئله اصلی کشور پرجمعیت و پهناوری مثل چین - را تا میزان قابل توجهی مدیریت و رفع‌ورجوع نموده است.
- با توجه به این دلایل، حزب حاکم بدون رقیب بوده و به نظر می‌رسد ایجاد هرگونه تحول و گذار از وضعیت موجود به سوی دموکراسی، تنها از طریق حزب حاکم امکان‌پذیر خواهد بود.
- از نظر نویسنده، اگرچه به لحاظ تئوریک حزب بالاتر از دولت قرار می‌گیرد تا از طرف خلق بر آن نظارت کرده و آن را اداره نماید اما در عمل دولت و حزب در سطوح مختلف با یکدیگر یکی شده‌اند. از سوی دیگر، آنچه توسط مائو به وجود آمده بود (گرفتن زمین از ثروتمندان و دادن آن به کشاورزان و تشکیل دانوی‌ها) و موجب اتصال و پیوند جامعه به حزب می‌شد، در دوره دنگ با ایجاد انتخابات شورای‌های محلی تداوم یافت. او استدلال می‌نماید حزب ۹۰ میلیون نفری، با احتساب اینکه هر خانواده ۵ نفر جمعیت داشته باشد، یک سوم جمعیت چین را در برمی‌گیرد. بدین ترتیب، در چنین بافت فرهنگی دولت لنینیستی متمرکز، کاملاً دوام‌آوردنی خواهد بود.
- با این توضیحات، در ادامه نکاتی را اهمیت بیشتری داشته‌اند، ذکر شده است به امید آنکه مورد توجه اهل نظر قرار گیرد.

الف) وضعیت اپوزیسیون و نخبگان

روشنفکران درون کشور: در تبیین وضعیت نخبگان چین باید اذعان داشت که روشنفکران درون کشور به دلایل ذیل به دنبال براندازی و برکناری حزب نیستند:

- اولاً، ایشان به دلیل داشتن روحیه کنفوسیوسی، وظیفه خود را نصیحت صاحبان قدرت می‌دانند.
- ثانیاً، تجربه هرج‌ومرج سال ۱۹۸۹ کشور، آنها را پخته نموده و موجب شده با دقت نظر بیشتری فعالیت نمایند.
- ثالثاً، موفقیت‌های اقتصادی دهه‌های اخیر تا حد قابل توجهی رضایت مردم و روشنفکران را جلب نموده است.

^۱ دولت و جامعه در گذار چین به دموکراسی، کنفوسیانیسم، لنینیسم، و توسعه اقتصادی، شیائوجین گوئو، مترجم پرویز علوی، انتشارات اختران.

– رابعاً، جنس فداکاری‌ها و ایدئولوژیک‌نگری‌های ۱۹۸۹ تغییر کرده و امروز مسئله رفاه روزمره بیش از پیش پررنگ شده است.

مهمتر از فرهنگ هزاران ساله کنفوسیوسی چین، شایسته‌سالاری درون حزبی به لحاظ اصول حزب، نظام اداری را حفظ کرده است بطوریکه در سال ۱۹۸۰ اکثریت ۷۰ درصدی عضو حزب باسواد بوده و این امر، به افزایش کارآمدی در روستاها کمک بسیاری کرده بود. چینی‌ها از اینکه مانند اروپای شرقی، شکافی میان جامعه مدنی و حزب ایجاد شود، نگران‌اند. تفاوت مهم چین با کشورهای مثل مجارستان و لهستان نیز همین است که جامعه مدنی از حزب جدا نیست و بخش عمده‌ای از نخبگان در حزب فعالیت دارند.

اپوزیسیون خارج از کشور: اپوزیسیون خارج از کشور، در تایوان و علی‌الخصوص در ایالات متحده، هم از جامعه چین جدا مانده و هم در میان خود، اسیر رقابت‌های تامین مالی شده‌اند. آنها تنها برای جلب رضایت نهادهای داخلی ایالات متحده بر نقض حقوق بشر در چین تاکید می‌کنند و واقعیت‌های دیگر از جمله پیشرفت‌های این کشور را گزارش نمی‌دهند. مخالفان حزب در خارج از کشور، اتحاد نداشته و هرکس می‌خواهد در راس اپوزیسیون قرار گیرد. بسیاری از اندیشمندان در آمریکا، حد فاصل سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۲، پیش‌بینی کرده بودند که این کشور تا سال ۲۰۱۵ سقوط می‌کند یا از درون متلاشی می‌شود که البته این پیش‌بینی‌ها هیچ کدام به واقعیت نپیوسته‌اند.

ب) نقش سرمایه‌گذاران و بخش خصوصی

آیا رشد سرمایه‌گذاران و بخش خصوصی به ارتقا دموکراسی کمک می‌کند؟ در ادامه به مهمترین نکات اشاره می‌کنیم:

- اولاً، در فرهنگ کنفوسیوسی (بر خلاف تاریخ کشور بریتانیا) تاجران مذموم بوده و دیوان‌سالاران ایشان را تخفیف می‌دهند. در این فرهنگ، تجارت تنها در صورتیکه در راستای منافع عمومی باشد، مورد تکریم قرار خواهد گرفت.
- ثانیاً، بخش خصوصی در چین در دو گروه خلاصه می‌شود: خودی‌ها و غیرخودی‌ها. خودی‌ها همان خانواده‌ها و بستگان حزب بوده و به حزب سوسیالیست تعلق دارند. غیرخودی‌ها نیز تلاش می‌کنند به حزب وصل شده تا از منافع همکاری و ارتباط با حزب بهره‌مند شوند.
- ثالثاً، انقلاب فرهنگی و بحران ۴ ژوئن در چین، همه را از ناامنی گریزان کرده و همه خواستار ثبات‌اند.
- رابعاً، وضعیت بی‌سواد و فقر در چین، اقتصاد را از هر امر دیگری مانند دموکراسی مهم‌تر کرده است.
- خامساً، اگرچه ظاهراً بخش خصوصی در روستاها تقویت شده است و افراد در شوراها حضور پیدا کرده‌اند اما نباید فراموش کرد حزب همچنان کنترل روستاها را در اختیار دارد. با اصلاح قانون اساسی در سال ۱۹۹۹، جایگاه تجار بهبود یافته (که این امر موجب رضایت بخش خصوصی شد) و حزب به دنبال جذب تجار در خود می‌باشد. این امر پیوند بخش خصوصی با حزب را بیشتر نموده است. البته جذب در حزب ساده نبوده و برخی ثروتمندان بخش خصوصی علیرغم هزینه‌های عام‌المنفعه‌ای (مثل ساخت بیمارستان و مدرسه و...)، موفق به پیوستن به حزب نمی‌شوند. این درخواست و هزینه‌های عام‌المنفعه ریشه در همان فرهنگ کنفوسیوسی و منافع جذب در حزب و همکاری با آن دارد.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت اپوزیسیون، باسوادان، نخبگان، روشنفکران و بخش خصوصی، هیچ کدام توان قدعلم کردن و یا مقابله با حزب-دولت چین را ندارند.

ج) سنت کنفوسیوسی و دوام حاکمیت

چگونه سنت کنفوسیوسی که ادعا می‌شود در حال حاضر از دلایل تثبیت حاکمیت است در ادوار مختلف مانع سرنگونی حاکمان نشده است؟ سنت کنفوسیوسی نخبگان و عالمان را به ارائه مشورت به حاکمان تشویق می‌کند، با این حال اگر حاکمان نیکوکارانه عمل نکنند، حکم به فاصله گرفتن از ایشان (و البته نه حکم به سرنگونی ایشان) می‌نماید. با این فاصله گرفتن، در صورتی که قدرت جایگزینی پیدا شود، توده مردم تحت سنت کنفوسیوسی کنار حاکمیت نخواهند بود و راه برای جایگزینی قدرت باز می‌شود. مثل اوضاع اسفبار قبل از جمهوری چین در سال ۱۹۱۱ و قبل از جمهوری خلق چین ۱۹۴۹ که به وضوح فساد و ناتوانی حاکمیت وقت را عیان کرده بود.

د) سرنوشت متفاوت چین نسبت به کشورهای دیگر

۱- دولت‌های اروپای شرقی به دلایل مختلفی، به دولت چین شباهت نداشته‌اند:

- اولاً، از ابتدا ایده لنینیستی حکمرانی در این کشورها به اندازه چین مائوئیستی پیاده نشد و برخی آزادی‌های فردی همچنان باقی ماند.
- ثانیاً، جامعه مدنی در این کشورها، مجدداً بروز و رشد یافت و مقابل حاکمیت قد علم کرد.
- ثالثاً، با فروپاشی شوروی، مرزها و درهم‌تنیدگی جغرافیایی با اروپا راه تبادل این کشورها با کشورهای اروپایی دیگر را بیشتر کرد.

۲- چین در مقایسه با هند (دو کشوری که به لحاظ جمعیت با یکدیگر قابل مقایسه هستند) برای رفع فقر بهتر عمل کرده است. آیا نباید گفت مدل حرکت چین به سمت دموکراسی بهتر از هند بوده است که سنت دموکراتیک آن بیشتر در گروه‌ها مانده و به فقرا چیزی نرسانده است؟

۳- در طول این سال‌ها (سال‌هایی که حزب مسلط بر امور است) تجربه کشورهای دیگر را هم نباید فراموش کرد. مثلاً در آغاز هزاره سوم و ده سال بعد از فروپاشی شوروی و سوسیالیسم تک حزبی، وضع روسیه به لحاظ اقتصادی و ابعاد دیگر نه تنها بهبود نیافت بلکه بدتر نیز شده بود. این تجربه، ایده تک‌حزبی ماندن چین را تقویت می‌کرد؛ چراکه این ایده تقویت می‌شد که از بین رفتن تک حزب لزوماً به خوشبختی منجر نمی‌شود. از سوی دیگر، حکومت تک حزبی چین نیز در این دهه‌ها نیز برخی امور را بهبود بخشیده و نشان داده که می‌تواند در این زمینه عملکرد مناسبی داشته باشد.

نکات پایانی

ابتدای فصل ششم کتاب خلاصه نسبتاً خوبی از پنج فصل قبلی ارائه شده است. در فصل آخر این کتاب که در اوایل هزاره سوم نوشته شده است تأکید و پیش‌بینی شده است که برای حفظ و ارتقاء ساختار موجود، مبارزه با فساد باید در مرکز توجه قرار گیرد. ما امروز شاهد هستیم که مبارزه با فساد، دغدغه حزب و رئیس‌جمهور است کما اینکه در اصلاحات ۲۰۱۸ قانون اساسی، افزایش نظارت برای مبارزه با فساد مد توجه قانونگذار کشور چین قرار گرفته است. در انتها باید گفت که کشور چین راه خود را برای رسیدن به دموکراسی طی می‌کند و در نهایت (اگر همین نظام باقی بماند) به یک دموکراسی با خصلت چینی و نه دموکراسی غربی، دست پیدا خواهد کرد.

نگارنده: سید حسین طباطبایی

ویراست: سید امیر احسان میری